نقد«شورش، زندگی و مبارزات کریم پورشیرازی»

کرمی پور، محمد رضا

1-مقدمه

مقاله‏ی حاضر ضمن گزاذش زندگی و مبارزات مرحوم کریم‏ پورشیرازی مدیر روزنامه‏ی شورش؛هم‏چنین نقدی‏ست بر کتاب‏ شورش،زندگی و مبارزات کریم پورشیرازی،پژوهش و گردآوری محمد رضا آل ابراهیم،از انتشارات نشر چشمه.نخست از زحماتی که مؤلف محترم در جمع‏آوری و تنظیم کتاب مورد بحث‏ متحمل شده،با وجود تناقض شدید که خواننده را نسبت به کریم پور شیرازی از جان گذشته و انقلابی که تا آخرین لحظات زندگی مبارزه‏ کرد،بر سر دوراهی قرار می‏دهد،تشکر می‏نمایم؛امّا این کتاب‏ بیش‏تر به صورت مصاحبه و گفت‏وگو با اشخاصی تنظیم شده که‏ برخی از آن‏ها نظیر روزنامه‏ی گلستان در جهت مخالف با خط مشی‏ روزنامه‏ی شورش فعالیت می‏نمودند.روزنامه‏هایی مانند آتشبار شرق،آتش و...از طرف دربار وادار به فحاشی و هتاکی به کریم پور می‏شدند تا دست از مبارزه بردارد.روزنامه‏ی گلستان نیز یکی از آن‏ها بود.بعضی از مصاحبه شوندگان،بی‏اطلاع از خط مشی انقلابی‏ روزنامه و راهبرد افشاگری وی بوده و در آن حال و هوا و شرایط انقلابی پنجاه سال پیش نبودند که مبارزات آن مرحوم را درک کنند و هریک نظر و غرضی داشتند که بیش‏تر از آن دیدگاه سخن‏ گفته‏اند.

با وجودی که افراد تحصیل کرده،اهل مبارزه و حقیقت‏طلبی از دوستان کریم پورشیرازی وجود دارند که می‏توانند بدون حبّ و بغض‏ زندگی‏نامه‏ی ایشان را قلم بزنند و به درستی نام برده را که جان‏ شیرین خویش را در راه ایمان و عقیده‏ی انقلابی خویش فدا کرد، معرفی نمایند،نمی‏دانم پژوهشگر محترم چرا از مشاوره با اهل قلم‏ امتناع نموده و از دانش و اطلاعات اصلح که تعدادشان نیز خوشبختانه کم نیست،استفاده نکرده است!

2-شرح حال کریم پورشیرازی

در آغاز این مقاله،برای اطلاع خوانندگان،شرح حال کریم پور شیرازی متخلص به شورش را از کتاب سخنوران نامی معاصر ایران تألیف آقای محمد باقر برقعی قمی نقل می‏کنیم:

«امیر مختار کریم‏پور که در شعر«شورش»تخلص کرده،فرزند امیر قدم علی و از دودمان کریم خان زند،در سال 1300 هجری‏ شمسی در شهر فسا در یک خانواده‏ی روستایی،قدم به عرصه‏ی‏ هستی نهاد.سال‏های کودکی و نوجوانی‏اش را با فقر و تهی‏دستی‏ سپری ساخت،تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شیراز و تهران با عسرت به پایان رسانید و چون از نظر مادی نتوانست مخارج تحصیل‏ خود را فراهم سازد،به ناچار وارد مدرسه‏ی نظام شد.

کریم‏پور در سال 1327 به دانشکده‏ی حقوق راه یافت و در رشته‏ی قضایی به تحصیل پرداخت،امّا بر اثر سخنرانی‏های‏ افشاگرانه‏یی که درباره‏ی قتل محمد مسعود ایراد کرد و عوامل دربار را عامل این قتل دانست،به دستور مقامات دولتی مدت یک سال از تحصیل محروم گردید و پس از پایان مدت محرومیت،بار دیگر به‏ تحصیل ادامه داد و سرانجام فارغ التحصیل شد و به دریافت لیسانس‏ نایل آمد.

کریم‏پور در سال 1329،امتیاز روزنامه‏ی شورش را گرفت و به‏ نشر آن پرداخت و چون در طول زندگی،طعم تلخ فقر و ستم را چشیده بود،وقتی وارد خدمات مطبوعاتی و روزنامه‏نگاری گردید، قلمش در خدمت محرومان قرار گرفت و ضمن این‏که از هواداران‏ مصدق به شمار می‏رفت،علیه دربار مقالات تند و مهیّجی می‏نوشت‏ و بالاخره در سال‏های 1329-1332 به راهی می‏رفت که‏ محمد مسعود،مدیر روزنامه‏ی مرد امروز،طی کرد،زیرا قلمش‏ رسواکننده و افشاگرانه و سنگرش نیز روزنامه‏اش بود.

کریم‏پور پس از کودتای 28 مرداد سال 1332،خود را مخفی‏ ساخت،تا در 26 مهرماه همان سال او را با قیافه‏یی مبدل در منزل‏ یکی از دوستانش به نام حاج محمد علی مباشر که از طرفداران مصدق‏ بود،دستگیر و به زندان افکندند و مورد شکنجه و آزار قرار گرفت و در 24 اسفند 1332،جراید خیر فرار و خودسوزی او را منتشر ساختند و سرانجام روز 25 اسفندماه درگذشت و هنگام مرگ 35 سال‏ بیش‏تر نداشت.

«شورش»،شاعری آزادی‏خواه و پرشور،و جوانی مبارز و انقلابی‏ بود.نگارنده از سال 1329 با او رابطه‏ی دوستی داشت و مکرر یک‏دیگر را می‏دیدیم.»1

بهرام افراسیابی درباره‏ی کریم پورشیرازی نوشته است:

«غروب روز سه‏شنبه 23 اسفند 1332 در میدان پادگان لشکر 2 زرهی که اسارتگاه دکتر مصدق،دکتر فاطمی،کریم پورشیرازی و بقیه‏ی قربانیان کودتای 28 مرداد بود،مراسم چهارشنبه سوری،با شرکت اشرف‏[پهلوی‏]و علی رضا[پهلوی‏]انجام می‏گرفت،اینان، کریم‏پور را از سلول بیرون کشیدند،پیکرش را آلوده‏ی نفت کردند و با افروختن آتش،جشن منحوس‏شان را آغاز نمودند.مرد،در میان‏ شعله‏ها به هر سو می‏دوید و جنایتکاران...می‏خندیدند...فردای آن‏ روز او را درحالی‏که دیگر امیدی به زنده ماندنش نبود،به بیمارستان‏ ارتش منتقل کردند.در آن‏جا تمام توان خود را در گلو جمع کرد و فریاد زد:والا حضرت اشرف مرا کشت!امّا دکتر ایادی-پزشک‏ مخصوص-با تمسخر گفت:دیوانه است،هذیان می‏گوید،بالاخره‏ پیکر سوخته‏اش را که جای هفت زخم سرنیزه بر خود داشت،به‏ مسگرآباد بردند.»2

3-خاستگاه خانوادگی

مرحوم کریم‏پور در خانواده‏یی مذهبی و مبارز به دنیا آمد که‏ پدرش تنها فرد با سواد آن محل و حافظ چند جزء قرآن بود که به‏ فرزندان خود نیز قرآن را یاد می‏داد.مردی مبارز،طرفدار رعایای محل‏ (آن زمان ارباب-رعیتی بود)و با خوانینی که از دسترنج کشاورزان‏ به نفع خود استفاده می‏کردند،همیشه مخالف و در جدال بود.در ماه‏های مبارک رمضان،محرم الحرام و صفر المظفر،خواه در روتیز و خواه در استهبان،مراسم روضه‏خوانی و عزاداری برپا می‏نمود و از وعّاظی چون برادران میرزا حسین سجادی و میرزا علی رضا سجادی، شمس الواعظین و مجد مجد المتکلّمین،دعوت به وعظ و خطابت می‏کرد و به گونه‏یی در رفتار و پرداخت مقرری جدی و سخاوتمند بود که‏ مدّعوین واعظ با علاقه‏مندی پاسخگوی مسایل شرعی و احکام‏ فقهی برای اهالی محمدآباد و حتا عباس‏آباد و شمس‏آباد بودند.

این پیرمرد محترم که خانه‏اش را به جرم پدر کریم‏پور بودن، مورد غارت و خودش را مورد ضرب و شتم تا حدّ مرگ قرار دادند، سه فرزند برومند داشت به اسامی:امیر مختار کریم پورشیرازی‏ (شورش)که الان ذکرش در میان است؛قزلباش کرمی‏پور که در اثر مبارزه با علی رضا(برادر شاه)در پادگان شیراز با تزریق آمپول سمّی‏ او را سر به نیست کردند؛و مسعود کرمی‏پور که مدت هفت سال در جنگ تحمیلی عراق،شجاعانه پیکار نمود و دو روز قبل از قطع‏نامه‏ی صلح با عراق،هدف بمب‏های شیمایی دولت مردان عراق‏ قرار گرفت.جنازه‏ی آن شهید را در حالی تحویل خانواده‏اش دادند که بدنش از اثر بمب‏های آدم کش مانند زغال سیاه و یک پایش قطع‏ شده بود.

4-نقد کتاب

آقای محمد رضا آل ابراهیم در کتاب خود،پدر کریم پورشیرازی و شهید مسعود کرمی‏پور که حد اقل باید از احترام لفظی برخوردار باشد، از قول مصاحبه شونده،یک‏جا پدر سوخته و در جای دیگر گورون‏ (گاوران)خطاب کرده است که هر دو بنا به دلایلی که در جای خود می‏آید،کذب محض می‏باشد.خوب،به فرض مژکه مصاحبه شونده‏ بی‏سواد بوده،آیا پژوهشگر نیز از شرایط فرهنگی حاکم بر جامعه‏ی‏ (به تصویر صفحه مراجعه شود) اسلامی بی‏اطلاع بوده،آیا نمی‏داند که قرآن،کتاب آسمانی‏ مسلمانان،به حکم آیه‏ی 12 سوره‏ی حجرات،مردم را از تجسّس و بدگمانی و غیبت کردن دیگران اکیدا منع نموده است؟مضافا این‏که، در هر تحقیقی،مسؤولیت پاسخگویی به عهده‏ی پژوهشگر و ناشر بوده،نه مصاحبه شونده؛محقق است که متغیّرهای مزاحم و ضعیف‏ را از متغیّرهای اثربخش و قوی جدا نموده و با تدبیر و رأی مستقل‏ خویش،با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی و درک هوشمندانه‏ی‏ آن زمان،با حسن نیّت به پژوهش روح می‏بخشد،در ویراستاری نیز به جای واژه‏های منسوخ و مبتذل،از لغات به روز و درخور شأن یک‏ مبارز استفاده می‏شود.از اهل قلم و مبارزان نیز بدون قصد جست‏وجو در زندگی داخلی مردم که خدای متعال به اجتناب از آن‏ امر کرده،کمک گرفته می‏شود.

به‏هرحال،سرنوشت برخی از مبارزان راه آزادی و عدالت،چه‏ در دوران چند ساله‏ی حیات و چه پس از شهادت‏شان،با گرفتاری، دشنام و غم عجین شده،همان‏طور که غریبانه جان می‏سپارند، یادنامه‏ی آنان پس از پنجاه سال تحریف‏آمیز و مملو از تناقض و پیچیدگی‏ست.به گونه‏یی که خواننده‏ی جوان را دچار تحیّر و شگفت‏زدگی می‏نماید.من از خود آن روزنامه‏نگار مظلوم، ستم کشیده،شگنجه دیده و غربت گزیده که حتا اجازه‏ی دفنش را ندادند،به عنوان شاهد حقیقی گفته‏هایم در زیر کمک می‏گیرم و از روح بزرگش که با پیروی از مولا علی(ع)سخن گهربار علی(ع)را در سمت راست روزنامه‏اش نقش می‏نمود،الهام می‏جویم:

«پیکار کنید،بگذارید به جای لکه‏ی مذلّت،دامن کفن‏تان آغشته‏ به خون باشد،پیکار کنید که مرگ شرافتمندانه روزی هزار بار بر زندگی ننگین ستوده‏تر است.»

5-اشتباهات کتاب

امید است در اصلاح صفحات اشتباه آن کتاب به شرح زیر اقدام‏ جدی مبذول فرمایند تا خداوند و بندگان خدا را خوش آید.

1-صفحه‏ی 20:«فریدون توللی پسر حاج حسین خان»اشتباه‏ است و به جای آن مرحوم جلال خان ذکر شود.

2-صفحه‏ی 21:«در همین فاصله با فریدون توللی که برحسب‏ اقتضای سن به دام عشق افتاده بود،همراه شد و تبعات آن»کذب‏ محض می‏باشد،زیرا دوستی مرحوم کریم‏پور با فریدون توللی و خانواده‏ی توللی از ابتدا تا زمان حیات کریم‏پور ادامه داشت و هرگز دچار وقفه نشد.متأسفانه در دو جای کتاب این دروغ و بهتان بزرگ‏ ذکر شده که تکذیب می‏شود.آن‏چه من به عنوان شاهد زنده به یادم‏ هست،فریدون توللی با روزنامه‏ی شورش در خیابان اکبتان ارتباط داشت و برخی از اشعار ایشان در این روزنامه به چاپ می‏رسید.از نمونه‏ی آن‏ها،شعری در مورد قیام 30 تیر بود که پس از برکناری‏ قوام السلطنه،نخست‏وزیر وقت و روی کار آمدن مجدد دکتر مصدق، در روزنامه نتشر شد:

تا به تاریخ بشر دستِ امان خواهد بود نامِ والایِ مصدق به جهان خواهد بود حامی پستِ قوام از تو و نیرویِ عوام‏ ضربتی خورد که در گوش بدان خواهد بود

به علاوه پدر و برادر مرحوم کریم‏پور،همیشه مورد احترام‏ اعضای خانواده‏ی توللی بوده و هر زمانی که به باغ نصریه شیراز، محل اقامت آن خانواده،وارد می‏شدند،مورد پذیرش و احترام بودند. اگر خدای نکرده انحرافی از کریم‏پور دیده بودند،همان موقع با تمام‏ اعضای خانواده‏ی کریم‏پور قطع رابطه می‏کردند.

3-صفحات 89 و 90،مطلبی از قول داستان‏نویس و فیلم‏ساز و معاشر نزدیک شاعره‏ی معروف فروغ فرخزاد،ابراهیم گلستان، (ص 27-40)که پدرش مدیر روزنامه‏ی گلستان بود،نقل نموده، باید دید این حرف از کجا آب می‏خورد.به یاد دارم چند تا از روزنامه‏های آن زمان را پول می‏دادند که از کریم‏پور هتک حرمت‏ کنند و ایشان را در افکار عمومی بی‏اعتبار سازند که البته در زمان‏ حیاتش جواب دندان‏شکن می‏داد.به عنوان مثال،روزنامه‏ی آتشبار شرق تهمتی بزرگ به ایشان نسبت داده بود که با پاسخ روزنامه‏ی‏ شورش،علاوه بر آن‏که دروغش برملا شد،مرحوم کریم‏پور این‏ شعر را نوشت:

باش تا صبح نکبتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است

روزنامه‏ی گلستان نیز از آن روزنامه‏ها می‏باشد.و یا روزنامه‏یی‏ که نوشته بود:کریم‏پور شیرازی اهل شیراز نیست و از اهلی فسا و پدرش نیز مالک نیست و نماینده‏ی مالک می‏باشد.کریم‏پور شیرازی‏ در پاسخ نوشت:من اهل محمدآباد،از روستاییان فسا و فرزند دهقان‏ آزاده‏یی می‏باشم که دزد و قطّاع الطریق نبوده و برای سربلندی ایران‏ عزیز و گسترش عدالت اجتماعی و آزادی مبارزه می‏کنم.

4-صفحه‏ی 146،کلمه‏ی زارع یا کشاورز مطلب را می‏رساند، مصاحبه شونده با فقدان کلمه روبرو بوده،پژوهشگر که بحمد اللّه‏ باسواد و اهل کمال می‏باشد،نمی‏دانم چرا واژه‏ی گورون(گاوران)را به کار برده که با شغل پدر آن مرحوم تناقض دارد.

5-پژوهشگر محترم وارد زندگی خصوصی خانواده‏ی کریم‏پور شده و بیش‏تر تحقیق بر این جریان دور می‏زند که آن هم یک‏ اشتباه محض می‏باشد.

6-صفحه‏ی 152،سطر سوم،به جای پسر حاج حسین خان، حاج جلال خان اصلاح شود.

7-صفحه‏ی 161،در مورد مشهدی قدم علی،پدر مرحوم‏ کریم‏پور،آن‏چه محسوس و ملموس است،مردی خیرخواه، میهمان دوست و حاضر جواب بود.هرکس از هر جا وارد منزل ایشان‏ می‏شد،باید ناهار یا شام میل می‏کرد و بعد به دنبال ارش می‏رفت. با خوانین و سران ایلات رفت‏وآمد داشت،وی مآل‏اندیش بود و در موقع نیاز به یاری دیگران می‏شتافت.مورد احترام قوام الملک و صارم دیوان بود.در جامعه‏یی زندگی می‏کرد که یمکی از ویژگی‏های‏ آن زمان،مرد سالاری بود.ازدواج و طلاق با مرد بود و هیچ‏کس‏ نمی‏توانست در این مورد دخالتی بکند.در کتاب مزبور به برخورد شدید قوام و فحاشی در مورد طلاق همسر بحث شده که کاملا جعلی و فاقد اعتبار می‏باشد.

8-در یکی از مصاحبه‏ها آمده است که:«مش قدم علی، خواهر زن عبد الرضای امنیه را گرفته است»؛مثل این‏که گناهی‏ مرتکب شده است.

9-باز در همین گفت‏وگو نویسنده بدون رعایت احترام یک‏ خانواده که سه تن از فرزندان خویش را بدون هیچ‏گونه توقع مادی، فدای استقلال کشورش نموده و در آن زمان که همگان خاموش‏ بوده و از ترس،نطق‏ها در زبان‏شان خاموش شده بود،با آب و تاب‏ وصف ناپذیری نام خانم رخی،مادر این جانب را که نجابتش مورد تحسین تمام اهالی استهبان می‏باشد،برده به این عبارت که:مش‏ قدم علی زن استده(گرفته)و از خانواده‏ی مطلع می‏باشد.ندانستم‏ منظور از نوشتن این مطالب،جز بی‏اعتبار کردن اعضای خانواده‏ی‏ یک مبارز جان بر کف چه بوده است،یا ستار العیوب و یا غفار الذنوب، به تو پناه می‏بریم و از تو استعانت می‏جوییم.

پی‏نوشت‏ها

(1)-برقعی قمی،محمد باقر،سخنوران نامی معاصر ایران،قم،خرم، صص 2034-2038.

(2)-افراسیابی،بهرام،مصدق و تاریخ،ص 358.